**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020216**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

عرض شد که تقریباً روشن هست که زکات دین بر مستقرض هست، اگر مستقرض مالی را قرض کرده باشد و یک سال در نزدش مانده باشد باید زکات آن را بپردازد و مجرد این که

**شاگرد:** زکات دِیْنْ که، عین مستقرضه

**استاد:** حالا، زکات عین مستقرضه حالا تعبیر مهم نیست. یعنی مستقرض اگر قرضی بکند آن عین در دستش یک سال بماند باید زکاتش را بپردازد، اگر یک سال نماند بر هیچ کس زکات نیست نه بر مقرض و نه بر مستقرض. حالا صحبت سر این هست که این عینی که یک سال در دست مستقرض می‌ماند آیا مقرض می‌تواند زکاتش را بدهد یا نمی‌تواند تبرعاً؟ یک.

سؤال دوم اگر می‌تواند در صحت تبرع مقرض استیذان از مستقرض شرط هست یا شرط نیست؟ دو.

سوم این که اگر مقرض می‌تواند تبرع بکند آیا این حکم اختصاص به مقرض دارد یا هر کسی تبرع کرد کفایت می‌کند؟ این هم سه.

چهار، آیا اگر شرط کرد به عهدۀ مقرض می‌آید یا نمی‌آید؟

پنج حالا این که ما می‌گوییم به عهدۀ مقرض می‌آید یعنی از مستقرض از عهده‌اش ساقط می‌شود یا اگر مقرض پرداخت کرد از عهده‌اش ساقط می‌شود؟ این مسائل و بعضی مسائل جزئی‌ای که در لابلای مسائل هست را باید یکی یکی مورد بحث قرار بدهیم. این بحث البته یک مسئلۀ دیگری هم اینجا مرتبط با این بحث هست که آن هم خوب است در اینجا مطرح کنیم، آن این است که زکات را باید خود شخص بدهد، آیا شخص می‌تواند زکات را به دوش دیگری بگذارد؟ و آن هم در مورد کسی که یک چیز را می‌خرد، زکات را به عهدۀ بایع می‌گذارد. آیا این صحیح هست یا صحیح نیست؟ معذرت می‌خواهم یا یک چیزی را، یک چیزی را. یک عبارتی هست بعداً در موردش صحبت می‌کنیم.

به هر حال بحث این است که زکاتی که بر عهدۀ یک نفر هست با شرط به عهدۀ کس دیگری قرار بگیرد، خب یک روایتی در بحث فروش هم وارد شده که آن مورد بحث است که آیا آن روایت پذیرفتنی هست، پذیرفتنی نیست، آن هم یک مسئلۀ دیگری هست که زکاتی که بر عهدۀ یک کسی هست دیگری آن زکات را بپردازد. این بحث این که گفتیم زکات را مقرض می‌تواند تبرعا بدهد یک بحث این هست که طبق قاعده حکم مسئله چی است، حالا یا مقرض یا غیر مقرض، یک بحث این است که با توجه به روایت خاصه‌ای که در مسئله هست، یعنی این مسائلی که گفتیم یک مسئله علی القاعده است، یک مسئله بنابر با توجه به روایاتی که در مسئله وارد شده. عرض کردم آقایان معمولاً روایت منصور بن حازم را فقط مورد توجه قرار می‌دهند در حالی که روایت علی بن جعفر هم در مسئله هست، این دو تا روایت را باید با همدیگر دید و در این مسئله مورد نظر داشت. در جلسۀ قبل یک سیری در مورد بعضی از فرمایشات آقایان اینجا داشتیم، رسیدیم به عبارتی که در کشف الالتباس عن موجز ابی العباس ذکر شده بود. در کشف الالتباس دارد استشکل الشهید فی اجزاء التبرع ولو مع الاذن. شهید اوّل در این که شخصی بتواند تبرّعاً زکات را بدهد اشکال کرده ولو از طرف مالک اذن داده بشود، لعدم اعتبار النیة من غیر المالک او وکیله. چون نیت از غیر مالک یا وکیل اعتبار ندارد. و یحتمل الاجزاء بناء علی ان الاذن توکیلٌ. اینجا این که این نیتی که اینجا مورد بحث هست چه نیتی است؟ در این بحث‌ها یک بحث این هست که چون زکات عبادت هست، درش قصد قربت شرط است بنابراین این قصد قربت باید مکلّف قصد قربت را انجام بدهد دیگری قصد قربت به او ربطی ندارد. مراد از نیت قصد قربت باشد. این یک بحث.

یک جور دیگر این است که بحث نیت مربوط به در واقع قصد عنوان هست، یعنی یک دینی که می‌خواهد اداء بشود این دِیْن باید به عنوان دِیْن اداء بشود. من پولی را که به دیگری می‌دهم این پول را به عنوان‌های گوناگون ممکن است بتوانم بدهم. ممکن است به عنوان صدقه بدهم، ممکن است به عنوان هدیه بدهم، ممکن است به عنوان ادای دین بدهم، جورهای مختلف امکان‌پذیر است دیگر. این که پولی که من به دیگری می‌دهم ادای دِیْن باشد وابسته به نیت من است، من باید نیت کنم که این ادای دِیْن است. بحث این است که این ادای دِیْن آن قصد ادای دِیْنْ که در ادای دِیْنْ بودن این دفع معتبر هست این باید از مالک یا من بحکم المالک سر بزند. این قصد عنوان معتبر هست. این هم یک جور. البته اشکالی که شهید کرده ممکن است ناظر به این جهت باشد که به احتمال زیاد اشکال شهید اوّل این است، نه اشکال به قصد قربت هست، چون تعلیلی که بعد دارد، یعنی ادامۀ بحثی که دارد این متناسب هست این باشد، ایشان می‌گوید: استشکل الشهید فی اجزاء التبرع ولو مع الاذن لعدم اعتبار النیة من غیر المالک او وکیله و یحتمل الاجزاء بناء علی ان الاذن توکیل. این که وکیل می‌تواند اذن بدهد و نیت وکیل کأنّ معتبر است اینها ربطی به بحث قصد قربت ندارد، وکالت قصد قربت نمی‌آورد که. اینها مربوط به همین بحث قصد ادای و امثال اینهاست. اینجا حالا مرحوم آقای خویی یک بحث دیگری را مطرح کردند حالا بعداً در این مورد صحبت خواهیم کرد که منهای بحث قصد قربت اصلاً در واجبات اصل این است که هر کس واجبش را باید خودش انجام بدهد دیگری نمی‌تواند واجب را انجام بدهد، بعضی جاها روی قاعده می‌گویند که تبرّع نباید صحیح باشد. حالا این را هم داشته باشد اینها نکاتی است که. ولی ظاهراً بحث شهید و اینها به این بحث‌های آقای خویی و اینها چیز نیست، چون بحث نیت و امثال اینها به آنها ارتباطی ندارد. آن یک بیان دیگری هست از آقای خویی که اینجا بحث خلاف قاعده بودن نیابت هست، این را در کلام آقای منتظری هم رویش خیلی تکیه دارد، یعنی بحث را روی آن محور پیاده کرده. این است که کأنّ اگر دیگری بدهد به نیابت از مالک باید بدهد و مالک نیابتش خلاف قاعده است. پس بنابراین سه وجه را در نظر داشته باشید، یکی بحث قصد قربت که در اینجا معتبر است، یکی بحث قصد عنوان، یعنی قصد ادای دین که معتبر است، یکی خلاف قاعده بودن نیابت. اینجا حالا یک بحثی مرحوم حاج آقا رضا همدانی در.

این نکته را قبل از این عرض بکنم، یک مطلبی آقایان به صورت مسلّم تلقی می‌کنند که در دیون می‌شود نیابت کرد، تبرّع کرد، شخص می‌تواند تبرّعاً دین دیگری را ادا کند. ببینیم وجه، اصلاً این را بحث قرار ندادند که در دیون به چه دلیلی تبرّع صحیح هست؟ کأنّ اینجا هم یک سری بحث‌هایی که اینجا، مثلاً در ایضاح النافع اینجا دارد فی صحة التبرّع نظرٌ و کأنّه کالدین عندهم. این فی صحة التبرّع نظرٌ ابتداءً کأنّ می‌گوید این مثلاً قصد قربت معتبر هست و اینجا قصد قربت نمی‌آید، یک همچین چیزهایی، و کأنّه کالدین عندهم می‌خواهد بگوید که چون در دِیْنْ دیگری می‌تواند تبرّعاً دِیْنْ را ادا کند، اینجا هم مثلاً شبیه آن است. اینها یک مطلب گویا برایشان مسلّم هست که در دِیْنْ دیگری می‌تواند دِیْنْ را ادا کند. بعد بحث را به اینجا می‌کشند که آیا ما نحن فیه کالدِیْن هست یا فرق دارد؟ اینجا مرحوم حاج آقا رضا همدانی مفصل فرق بین این مورد و دیون متعارفه را بیان کرده که مرحوم آقای خویی هم منظم‌تر و پاکیزه‌تر همان حرف‌های آقای حاج آقا رضا را با نظم بهتری ارائه داده، که حالا در کلاس راهنما دوستان فرمایشات حاج آقا رضا و مرحوم آقای خویی هر دو بزرگوار را ملاحظه بفرمایند ولی ما می‌خوانیم.

ولی من حالا یک بحث دیگر می‌خواهم عنوان کنم، اصل این که در دِیْنْ دیگری بتواند تبرّع بکند وجه‌اش چی است؟ این را باید مد نظر داشت که این هم خودش یک مسئله‌ای هست که تبرّع از غیر به چه جهتی صحیح است؟

در کتاب مفتاح الکرامة این بحث را که دارد دنبال می‌کند دارد می‌گوید و ما نقله فی کشف اللثام، بعد از این که آن عبارت را که، ادامۀ عبارت را بگویم:

«و في «كشف الالتباس» استشكل الشهيد في إجزاء التبرّع و لو مع الإذن لعدم اعتبار النية من غير المالك أو وكيله، و يحتمل الإجزاء بناءً على أنّ الإذن توكيل. و في «حواشي الإيضاح»» نمی‌دانم حواشی الإیضاح برای کی است. «عن خطّ فخر المحقّقين أنّه لو قال: أدّ عنّي الزكاة و خذ عوضها صحّ و برئت ذمّته، انتهى.»

این کأن «أدّ عنّي الزكاة و خذ عوضها» می‌خواهد بگوید اذن است، اذن معتبر است این هم اذن هست و یک نوع اذن تلقی‌اش کرده.

«و ما نقله في «كشف الالتباس» عن الشهيد قد ذكره في «البيان»» شهید در بیان گفته «قال: اشتراط زكاة المال على غير صاحبه غير مانعة من الوجوب على مالكه،»

زکات را اگر بر غیر صاحبش شرط کردیم این مانع بر این است که بر مالک واجب باشد نیست.

این یعنی چی؟ «غير مانعة من الوجوب على مالكه،» اینها می‌خواهند بگویند که از مالک ساقط نمی‌شود. ولی به گردن غیر مالک می‌آید یا نمی‌آید؟ یا صرفاً یک حکم تکلیفی دارد. وقتی شرط کنیم که زکات را غیر مالک باید بپردازد. حالا دلیل هم داشته باشیم بر صحت این شرط. این صحت شرط نتیجه‌اش چی می‌شود؟ آیا نتیجه‌اش حکم تکلیفی است؟ که باید او را بپردازد؟ یا نه. یک بحث ممکن است ما بگوییم که حکم وضعی است، ولی این حکم وضعی مانعی ندارد هم به گردن مقرض باشد مثلاً، هم به گردن مستقرض باشد. شبیه واجب کفایی، که هر دوی اینها در قبال این عمل مکلف هستند، ولی هرکدامشان ادا کرد از دیگری ساقط می‌شود، یک همچین چیزی. اگر شرط بر دیگری بکنیم حقیقت شرط چی می‌شود؟ این هم یکی از بحث‌هایی هست که باید مورد، این که گفتم حقیقت اشتراط چی است، یکی از نکاتش این هست.

شهید اوّل می‌گوید: «و له اشتراط زكاة المال على غير صاحبه غير مانعة من الوجوب على مالكه، و له صورتان، إحداهما: اشتراط المستقرض الزكاة على المقرض، و جوّزه الشيخ فأسقط الزكاة عن المستقرض»

زکات را از مستقرض ساقط کرده «للرواية،»

ظاهر «فأسقط الزكاة عن المستقرض» این است که به نفس اشتراط زکات از مستقرض ساقط می‌شود نه به ادای مقرض، آن اشکالی ندارد به ادای مقرض، به نفس اشتراط ساقط می‌شود.

«للرواية، و حملت على تبرّع المقرض بالإخراج،»

می‌گوید این روایت حمل شده بر این که به شرط ربطی ندارد، این که مقرض همینجوری تبرّعا این کار را انجام می‌دهد.

بعد می‌گوید: «و يشكل بعدم اعتبار النية من غير المالك أو وكيله.»

آن مطلبی که لعدم اعتبار النیة من غیر المالک أو وکیله اینجا هست، تبرّعاً اگر بخواهد شخصی بکند نیت از غیر مالک یا وکیلش اعتبار ندارد، بنابر این کأنّ اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که چه مستقرض اذن بدهد چه اذن ندهد فایده نداشته باشد، بعد آن بحث‌هایی که یحتمل اجزاء بناء علی إنّ الاجزاء توکیل آن بحث‌ها پیش می‌آید. بنابراین می‌خواهد بگوید این کشف الالتباس مطالبی که از شهید نقل کرده یک کمی با اشتراط خودش نقل کرده و الا کلام شهید این مقدار بیشتر نیست که «بعدم اعتبار النية من غير المالك أو وكيله.» اما حالا نمی‌دانم ولو مع الاذن و فلان و اینها، اینها یک نکات اضافه‌ای هست که در کشف الالتباس آمده.

«الثانية: لو باع شيئاً» یک شیءای را بفروشد «و قبض ثمنه» و ثمنش را هم قبض کند «و اشترط على المشتري زكاة ذلك سنة أو سنتين لم يؤثّر الشرط، خلافاً لعليّ بن بابويه»

یک چیزی را بفروشد و شرط کند بر مشتری زکات ذلک سنة او سنتین. این چی می‌خواهد بگوید؟ این زکات ثمن را می‌خواهد بگوید یا زکات آن شیء را، یعنی زکات سال‌های قبلی مثلا. این را می‌خواهد؟ چی می‌خواهد بگوید؟ این «لو باع شيئاً و قبض ثمنه و اشترط على المشتري زكاة ذلك سنة أو سنتين لم يؤثّر الشرط، خلافاً لعليّ بن بابويه للرواية، انتهى.»

این که این روایتی هست این که اصلاً این مورد بحث قرار گرفته آن روایت را حالا باید بخوانیم، این عبارت اندماج دارد که عبارت چی می‌خواهد بگوید. این «خلافاً لعليّ بن بابويه» که می‌گوید این عبارت قبل از علی بن بابویه در فقه الرضا هم آمده، در فقه الرضا هست، بعد از فقه الرضا هم در مقنع صدوق از پدرش نقل می‌کند، قال علی بن بابویه فی وصیته الیه یک مسائلی را می‌آورد، ظاهراً تکه‌ها مربوط به همان وصیت است، ادامۀ آن فی وصیته الیه است. اینها همه یک روایتی دارد ناظر به آن روایت هست حالا اینها را باید بخوانیم و در موردش صحبت کنیم.

عرض کنم خدمت شما، صاحب مفتاح الکرامة تصور کرده که مشکلی که ما در ما نحن فیه داریم، مشکل نیت و امثال اینها نیت به قصد قربت حمل کرده. بحث را در مسیر قصد قربت ادامه داده.

بعد: «و أنت خبير بأنّ الزكاة ذات جهتين، فمن جهة عبادة، و من اخرى من قبيل الدَين و إلّا لما برئت ذمّة مَن وجبت عليه إذا أخرجت عنه تبرّعاً مطلقاً، لأنّ تبرّع الحيّ عن مثله غير جائز في العبادات الواجبة، و قد حكموا هنا بالبراءة و حملوا عليه الرواية. و لمّا جازت»

بعد ایشان می‌خواهد بگوید کأنّ اینجا از یک طرف عبادت است، لازمۀ عبادت بودن این است که تبرّع غیر صحیح نباشد، کأنّ آن قصد قربت را می‌خواهد به جهت قصد قربت علی القاعده می‌خواهد بگوید. از یک جهت دِیْن است بنابراین باید صحیح باشد، کأنّ اینها می‌خواهند جهت دینیت را بر جهت عبادیت مقدم داشتند آقایان و اینجا حکم به این کردند که با تبرّع غیر ذمۀ شخص بری می‌شود و روایت را به آن معنا حمل کردند.

«و لمّا جازت مباشرة الغير لإخراجها عمّن لزمته و لو تبرّعاً صحّ اشتراطها و لزم، لأنّه شرطٌ سائغ، مضافاً إلى ما ورد في نظير ذلك ممّا روي عن الباقر عليه السلام مع هشام بن عبد الملك تارةً و مع سليمان اخرى في بيع أرضه و شرط زكاتها.»

زمینش را حضرت فروختند، زکات آن زمین را، آن زکات مربوط به زکات زمین است. زکات زمین را

«و شرط زكاتها. و مثله ما في «الفقه المنسوب إلى مولانا الرضا عليه السلام» و به أفتى الصدوقان كما نُقل،»

بعد در ادامه ایشان می‌خواهد بگوید که ولی این شرطی که انجام می‌شود این شرط باعث نمی‌شود که از ذمۀ آن من علیه الزکاة از بین برود.

«لكنّا نقول ليس المشروط تعلّقها بذمّة المقرض بحيث لم يكلّف المستقرض بها أصلًا كما هو ظاهر كلام الشيخ، بل المشروط إبراء ذمّة المستقرض من الزكاة، فلا تبرأ بمجرّد الشرط بل تتوقّف على الأداء، فإن حصل حصلت و إلّا فلا، كما فيما إذا اشترط زيد على عمرو أداء دَينه لبكر في معاملة له مع عمرو، و ليس بالبعيد تنزيل كلام الشيخ على ذلك، لكن إطلاق جماعة و إطباق الآخرين بالنكير عليه يقضيان بأنّهم عرفوا منه أنّه أراد براءة ذمّة المشترط بمجرّد الشرط أدّى المقرض أو لم يؤدّ، و قد نبّه على ذلك في «الحدائق و الرياض».»

حالا یک سیری بود بر کلیات بحث. حالا ما این مسائل مختلفی که بود از فردا ان شاء الله مرتب بحث را شروع می‌کنیم یکی یکی نکات بحث را بحث می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

امروز چون شهادت حضرت حمزه هست یک ذکر مصیبیتی برای حضرت حمزه برگزار می‌شود.

من یک مقدمه‌ای برای این مصیبتی که آقای انصاریان ظاهراً قرار است بیایند، یک مقدمه‌ای قبل از این که شروع آقای انصاری عرض بکنم، در موقعی که حضرت حمزه شهید می‌شوند پیغمبر در مدینه که وارد می‌شوند بر کشتگان، از هر خانه‌ای که رد می‌شدند صدای شیون زن‌ها بلند بوده. زمان‌های قدیم بیشترین گریه‌ها از زن‌ها بوده، حالا هم همینجور است، آن موقع شاید بیشتر هم بوده. حضرت فرمودند و لکن حمزة لا بواکی له. بواکی جمع باکیه است، یعنی زن گریه کن. و مشابه لکن حمزة لا بواکی له در وصیتنامه‌ای که امام باقر علیه السلام در مورد وفاتشان دارند. حضرت باقر علیه السلام وصیت می‌کنند که ده سال تندب النوادب در منیٰ.

نوادب جمع نادبه است، یعنی زن‌های ندبه‌خوان. حاج آقا یک نکته‌ای در مورد این تندب النواب می‌گفتند نکتۀ جالبی است، حاج آقا می‌فرمودند این ده سال خصوصیت دارد. امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ به شهادت رسیدند و گویا این وصیت‌نامه یک نوع اعلام این است که یک نوع اشارۀ اجمالی به قاتلشان است. می‌گویند در منیٰ ده سال برای من عزاداری کنند، که الآن هم مرسوم است، در همین تناسب در منیٰ عزاداری‌ها قمی‌ها می‌کنند روز دوازدهم همین مناسبت همین وصیتنامه است. هشام بن عبد الملک سال ۱۲۵ از دنیا رفته، قبل از ایام حج هم هست. بعد از شهادت امام باقر علیه السلام هشام ده سال، ده حج بیشتر زنده نبوده. حاج آقا می‌فرمودند ظاهراً اشاره هست به این، یک نوع اشارۀ اجمالی به قاتلشان و یک اخبار غیبی از نسبت به زمان مرگ هشام هست. به هر حال این هست که بعد از این که پیامبر آن جملۀ و لکن حمزة لا بواکی له را فرمودند دیگر بعد از آن رسم شد که هر کسی می‌خواست عزاداری کند اوّل برای حضرت حمزه عزاداری می‌کردند بعد برای خودشان. تعبیر حمزۀ سید الشهداء هم که شده به همین عنوان است. سید الشهداء کسی بود که هر مصیبتی اوّل برای او عزاداری می‌شد، ان کنت باکیا لشیء فابکی الحسین این از همان جریان حمزۀ سید الشهداء نشأت می‌گیرد بعد زمانی که حضرت سید الشهداء به شهادت می‌رسند این منسب سید الشهدایی از حمزه به حضرت سید الشهداء منتقل می‌شود یعنی همین منسب ان کنت باکیا لشیءٍ فابکی للحسین.

حالا جناب آقای انصاریان من گفتم یک مقدمه‌ای باشد برای این که از آقای انصاریان استفاده کنیم.

یک صلوات بفرستید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان